



حدود سه هفته حضور در منطقه جنگی و نقطه صفر مرزی تلخی‌ها و شیرینی‌های فراوانی داشت؛ هر شب خواندن شهادتین و چشم بستن برای استراحتی که شاید دوامی نمی‌آورد براریم عادی شده بود، حتی فرزند صاحبخانه که پدرش از رزمندگانی قدیمی مقاومت بود، بارها بیان می‌کرد که موشک بعدی که از سوی رژیم کودکش شلیک شود، خانه را روی سر ما خراب خواهد کرد و شهید خواهیم شد. اما اینجا ترس معنی نداشت و معنای مقاومت را از آن‌ها آموختم

حتی مسئولان سفارت ایران که متوجه حضور من در لبنان شده بودند، سعی می‌کردند محل‌های استراحت را بدانند تا در صورت بروز هر مشکلی سریع‌ترین اقدام حمایتی را رقم بزنند، اقداماتی که روزهای اول کمی ناراحت‌کننده بود، اما در ادامه به ضرورت آن پی بردم.

هزینه‌های دلاری و تورمی که خود مردم لبنان هم از آن رنج می‌برند، سبب شده بود بیشتر به فکر ذخیره مادی باشم تا بیشتر در منطقه دوام بیاورم.

سرانجام صبح یکی از این روزها بیروت را به سمت شهر خیام ترک کردم و پس از حدود سه ساعت و عبور از شهرهای چون صیدا و نبطیه و... حوالی ظهر با گذشتن از سیطره ورودی شهر خیام و تأیید هویت، وارد منطقه صفر مرزی شدیم.

همزمان با ورود ما (من و یک تیم مستندساز ایرانی) تبادل آتش به اوج خودش رسیده بود. کار رسمی خبرنگاری در بحران از همان لحظات اولیه آغاز شد. صدای انفجارهای مهیب و عبور موشک از روی سر ما و برخورد با یک منزل مسکونی پازل این تراژدی را تکمیل کرد.

تردد ما که در منطقه تماماً با هماهنگی نیروهای حزب‌الله لبنان صورت می‌گرفت، وقتی با ممانعت آن‌ها برای اسکان در یک واحد مسکونی مواجه شدیم، ماجرا کمی به نظرم سخت آمد و آن‌ها می‌گفتند این مکان امن نیست.

دلیلی را هم آن زمان درک کردیم که چند صد متر از محل دور نشده بودیم که رژیم کودکش همان حوالی را با یک موشک هدف قرار داد.

در قسمت‌هایی از نوار مرزی میان شهر خیام و فلسطین اشغالی از دیوارهای بتنی خبری نیست و همین امر سبب شده بود نیروهای حزب‌الله هشدارهای تردد ویژه‌ای به ما بدهند تا مراقب باشیم. مفهوم هم این بود که ریزه شدن یک ایرانی و انتقال او به آن سوی مرزها می‌تواند سرنوشت جنگ را تغییر دهد! دیوارهای بتنی در مکان‌هایی واقع شده بود که زندگی شهرک‌نشینان اسرائیلی به آنجا نزدیک بود. اما آن طور که زندگی عادی این سوی مرز ۷۵ کیلومتری مشترک لبنان با فلسطین اشغالی جریان داشت، آن طرف و در شهرک‌های صهیونیست‌نشین خبری از تردد و زندگی عادی نبود و تمامی مناطق تخلیه شده بود. این ماجرا زمانی برای من ملموس‌تر شد که قرار می‌شود برای تهیه یک گزارش به حوالی روستای «کفرکلا» برویم.

پس از هماهنگی با حزب‌الله در تاریکی شب به کنار دیوارهای بتنی می‌رویم که پیش از این هم اشاره کردم خاک لبنان را از فلسطین اشغالی جدا کرده بود. در محلی قرار می‌گیریم که از نظر امنیتی هم مورد تأیید قرار گرفته بود. جایی برای تهیه گزارش و تصویربرداری انتخاب شده بود که نزدیک‌ترین محل به شهرک «متولا» در خاک فلسطین اشغالی بود. مسیرهای تردد به راحتی قابل مشاهده بود. حدود ۴۵ دقیقه‌ای که ما در منطقه حضور داشتیم هیچ ترددی دیده نشد. نه خبری از شهرک‌نشینان بود، نه نظامیان!

البته نظامیان رژیم کودکش از ترس حملات دقیق حزب‌الله مسلماً امکان تردد عادی در منطقه نداشتند. جنگ

در منطقه شبیه به جنگ اشباح بود؛ چرا که نه نیروهای حزب‌الله با اسلحه و ادوات در خط مقدم دیده می‌شدند و نه اسرائیل؛ فقط با آغاز درگیری‌ها صدای موشک و خمپاره به گوش می‌رسید و پس از آن موج انفجار هم در مناطقی قابل لمس بود.

رژیم کودکش به این خیال که نیروهای مقاومت و حزب‌الله در میان درختان زیتون پنهان شده و از آنجا به آن‌ها حمله می‌کنند، گاه‌وبی‌گاه مزارع را با بمب‌های فسفوری و آتش‌زا هدف قرار می‌داد تا پوشش گیاهی را از بین ببرد.

حدود سه هفته حضور در منطقه جنگی و نقطه صفر مرزی تلخی‌ها و شیرینی‌های فراوانی داشت؛ هر شب خواندن شهادتین و چشم بستن برای استراحتی که شاید دوامی نمی‌آورد برایم عادی شده بود، حتی فرزند صاحبخانه که پدرش از رزمندگانی قدیمی مقاومت بود، بارها بیان می‌کرد که موشک بعدی که از سوی رژیم کودکش شلیک شود، خانه را روی سر ما خراب خواهد کرد و شهید خواهیم شد. اما اینجا ترس معنی نداشت و معنای مقاومت را از آن‌ها آموختم.



پدر او گاه‌وبی‌گاه یک مرتبه ناپدید می‌شد، شاید برای مبارزه به خط مقدم می‌رفت و ساعت‌ها بعد برمی‌گشت.

در این میان یک روز قرار شد برای تهیه گزارش میدانی به مرکز شهر خیام بروم. بازهم مسیر تردد رفت و برگشت با حزب‌الله لبنان هماهنگ شد و من به یکی از میدان‌های مرکز شهر رفتم. برخی خانواده‌ها از شهر به یک روستا عقب‌تر رفته بودند، اما خیلی‌ها هم در خیام مانده بودند. میوه‌فروشی‌ها، پیتزافروشی و... همچنان دایر بودند و مردم هم بدون توجه به آنچه در حال رخ دادن در ارتفاعات است، زندگی عادی خود را در پیش گرفته بودند.

در این میان عبور یک موتورسوار از کنارم که همراه با کمی مکث از سوی سرنشین موتورسیکلت بود، کمی برایم

مقاومت ضامن امنیت مردم

مهندس عدنان حسین علیان، شهردار منطقه خیام در جنوب کشور لبنان در گفت و گو با عقیل رحمانی می‌گوید: رزمندگان مقاومت با فداکاری‌های خود برای مردم لبنان صلح و آرامش ایجاد کرده‌اند. برای مشاهده این کلیپ مستند، نمایه کیو آر کد مقابل را اسکن کنید.

